

فصلنامه تاریخ اسلام

سال سیزدهم، شماره دوم، تابستان ۱۳۹۱، شماره مسلسل ۵۰

مهاجرت قبایل عرب به آسیای مرکزی و پی آمدهای آن در قرون اولیه هجری

تاریخ دریافت: ۹۱/۲/۱۷

تاریخ تأیید: ۹۱/۷/۲۵

دکتر اصغر محمودآبادی*

سیدمسعود شاهمرادی**

یکی از آثار فتوحات اعراب در آسیای مرکزی، مهاجرت برخی از اعراب جزیره العرب به مناطق تازه فتح شده بود. با وجود این که اندیشه اسکان دائمی اعراب در شرق به نخستین دوره فتوحات بازمی گشت اما در دوره امویان، به این امر بیشتر توجه می شد. حضور مهاجران در منطقه شرق، حفاظت از سرزمین های فتح شده را آسان تر می کرد. هم چنین می توانست زمینه های لازم برای افزایش جمعیت و تأمین نیروی جنگی برای فتوحات بعدی در مشرق را فراهم سازد. مهاجرت اعراب هر چند به ظاهر انگیزه نظامی داشت، اما بی تردید، ریشه های اقتصادی و سیاسی نیز در آنها مؤثر بود. پژوهش حاضر با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی و با استفاده از مطالعات کتابخانه ای درصدد بررسی عوامل مؤثر در اسکان قبایل عرب در آسیای مرکزی و پی آمدهای گوناگون آن تا

* دانشیار گروه تاریخ دانشگاه اصفهان.

** دانشجوی دکتری تاریخ اسلام دانشگاه اصفهان.

اواسط قرن دوم هجری (فروپاشی امویان) است.

واژه‌های کلیدی: مهاجرت، عرب، آسیای مرکزی، شرق، امویان.

مقدمه

با پیروزی مسلمانان در جنگ نهاوند، دروازه‌های ایران به طور کامل بر روی اعراب گشوده شد و با تصرف مناطق شرقی، مرز حکومت اسلامی از شرق تا رود جیحون گسترش یافت. بدین ترتیب اعراب همسایه ترکان شدند و خود را برای هجوم به آن سوی جیحون و تهدید حاکم محلی ترک بخارا و سمرقند آماده کردند.

هنگامی که اعراب به سوی شرق پیش‌روی کردند و به خراسان رسیدند در هیچ یک از این نواحی، حکومتی مقتدر وجود نداشت بلکه در تمام این منطقه از کابل در شرق تا طخارستان، ختل، سغد، بلخ و خوارزم حکومت‌های خودمختار فرمان می‌راندند. با تصرف مرو، این شهر به صورت پایگاه نظامی ثابت اعراب درآمد و برای حمله‌های بعدی به آسیای مرکزی در شرق استفاده شد.

نخستین لشگرکشی‌های اعراب به آن سوی آمو دریا بیشتر جنبه غارت‌گری داشت و فقط در زمان امارت قتیبة بن مسلم باهلی بود که امر انقیاد آن سرزمین به نحوی اساسی آغاز شد. در برخی از نقاط مانند بخارا و سمرقند پادگان‌های عرب مستقر گشتند و بخش مهمی از آسیای مرکزی به تصرف اعراب درآمد.

برنامه‌ای برای اسکان دائمی اعراب در شرق، پیش از حکومت معاویه وجود نداشت و به گفته گردیزی، اعراب از زمان معاویه به فکر اسکان دائم در این منطقه افتادند و از همین زمان به بعد بود که نیاز به مهاجرت دسته جمعی قبایل عرب به مناطق مفتوحه، بیش از هر زمان دیگری احساس شد.

حضور مهاجران در منطقه شرق در ابتدا اهداف نظامی داشت؛ زیرا حفاظت از سرزمین‌های مفتوحه را آسان‌تر می‌کرد و زمینه‌های لازم برای افزایش جمعیت و تأمین نیروی

نظامی برای فتوحات بعدی در مشرق را فراهم می‌ساخت. هم‌چنین دارای اهداف اقتصادی نیز بود؛ زیرا حکومت اموی که ریشه در اشرافیت قبایلی داشت برای اداره امور خود و سرکوب شورش‌های ضد اموی، نیاز شدیدی به تجمع ثروت داشت.

با این حال می‌توان برای علت مهاجرت قبایل عرب، انگیزه‌های سیاسی نیز متصور شد؛ زیرا قبایلی که به هر دلیل با نظام اموی ناسازگاری داشتند، به اجبار برای رهایی از مجازات‌های سنگین، به نقاط دور دست می‌گریختند. به غیر از این موارد، عواملی مانند مفتوح بودن جبهه‌های جهاد در مرزهای شرقی و عبور راه ابریشم از آسیای مرکزی از عوامل مؤثر در مهاجرت قبایل عرب به سمت شرق هستند. پژوهش حاضر با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی و با استفاده از مطالعات کتابخانه‌ای درصدد بررسی عوامل مؤثر در اسکان قبایل عرب در آسیای مرکزی و پی‌آمدهای گوناگون آن تا اواسط قرن دوم هجری (فروپاشی دولت اموی) است.

محدوده آسیای مرکزی

حدود آسیای مرکزی را می‌توان از سواحل شمالی و اراضی شرقی ایران تا سرحدات غربی چین دانست که سرزمین‌های جنوبی دشت سیبری در شمال آن واقع است و کوه‌های هیمالیا، اراضی جنوبی و جنوب شرقی آسیای مرکزی را از سایر کشورها جدا می‌کند. در حال حاضر در این منطقه وسیع، سرزمین‌های افغانستان، ترکستان شرقی و غربی، مغولستان، تبت و جمهوری‌های تاجیکستان، ازبکستان و ترکمنستان قرار دارند.

قلمروی آسیای مرکزی، منطقه‌ای وسیع با وضعیت جغرافیایی متفاوت است. ناحیه کوهستانی، دشت‌های گسترده، سواحل رودخانه‌ای و بیابان‌های بی‌آب و علف از ویژگی‌های این سرزمین است. به غیر از نواحی کوهستانی، دشت‌های حاصل‌خیز این سرزمین، امکان سکونت یا شهرسازی را در آن فراهم می‌کند.^۱

به بخشی از آسیای مرکزی که در میان دو رود آمودریا و سیردریا جای دارد در منابع کهن عربی و فارسی ماوراءالنهر و در فارسی فرارود می‌گویند. هم‌چنین به بخشی از شمال

و شرق آسیای مرکزی در برخی از دوره‌ها ترکستان می‌گفته‌اند. به علاوه بخش‌هایی از خراسان بزرگ؛ یعنی قسمت‌های شمالی آن نیز، گاهی بخشی از آسیای مرکزی به حساب آمده است.

با وجود محدوده بیان شده برای منطقه آسیای مرکزی، باید خاطرنشان کرد جریان قبض و بسط حرکت‌های جمعی در قرون متمادی مانع از آن است که بتوان محدوده‌ای دقیق برای آسیای مرکزی، به عنوان منطقه‌ای به خصوص از سایر مناطق مشخص نمود. می‌توان گفت که استفاده از اصطلاح آسیای مرکزی در تاریخ، بیشتر برای اطلاق به مناطقی است که در چارچوب یک واقیت تاریخی و فرهنگی آشکار قرار گرفته‌اند تا واقعیتی جغرافیایی. در واقع منظور از آسیای مرکزی، تصویری فرهنگی است که در تاریخ تمدن‌های این منطقه ظاهر شده است و نباید آن را با منطقه‌ای دارای مرزهای معین و محدود، چه در گذشته و چه در حال ارتباط داد. همچنین لازم به یادآوری است که به سبب استفاده بیشتر محققان تاریخ از اصطلاح آسیای مرکزی، در این تحقیق نیز، این واژه بر دیگر اصطلاح‌های اطلاق شده بر این ناحیه، همچون آسیای میانه^۲ ترجیح داده شده است.

روند فتوح آسیای مرکزی

درباره فتوحات آسیای مرکزی، تقریباً به جز اطلاعات منابع عربی، اخبار دیگری در دست نیست. روایت‌های معدود فارسی نیز، پس از دست‌کاری و به زبان عربی به ما رسیده است. اخبار منابع چینی در این باره بسیار کم است و فقط دایرة المعارف چینی آغاز قرن یازده میلادی به نام تسه - فویوآن - گوی، تا حدی از این امر مستثنا است.^۳

سپاهیان مسلمان در دوره عمر، در چند محور جهان قدیم شامل غرب، شمال و شرق به رهبری فرمان‌دهانی توانا پیشرفت کردند و پیروزی‌های مهمی در برابر بیزانس و ایران کسب نمودند. مسلمانان پس از به دست آوردن یک پیروزی بزرگ بر ارتش بیزانس، با

اجازه مدینه، راهی ایران شدند. اعراب با اعتقاد اسلامی، لشکر ایران را در نبرد قادسیه (۶۳۰ م) شکست دادند و در سال بعد در جولای پیروزی خود را کامل کردند. با پیروزی مسلمانان در نهاوند (۶۴۲ م) دروازه‌های ایران، به طور کامل بر روی اعراب گشوده شد. اعراب از جانب دیگر نیز با فرمان‌دهی احنف بن قیس، شمال ایران را تصرف کردند. به این ترتیب، مرز امپراتوری اسلامی از شرق تا رود جیحون^۴ گسترش یافت و رود جیحون به عنوان مرز رسمی پذیرفته شد. حال اعراب، همسایه ترکان شده بودند و خودشان را برای هجوم به آن سوی جیحون آماده می‌کردند. بنابراین با انقضای دولت کهن ایران، اعراب به تهدید بزرگی برای ترکان تبدیل شدند و شروع به تهدید حاکم محلی ترک بخارا و سمرقند کردند. خاقان ترک نیز، لشکر بزرگی را از فرغانه که مرکز اصلی ترکان در آسیای مرکزی بود و از مردم محلی ترکستان سفلی (اهل السغد) گرد آورد و از این طریق به همراهی با یزدگرد پرداخت.^۵

هنگامی که اعراب به سوی شرق پیش‌روی کردند و به خراسان رسیدند در هیچ یک از این نواحی، حکومت مقتدری وجود نداشت بلکه تمام این منطقه از کابل در شرق تا طخارستان، ختل، سغد، بلخ، خوارزم و بسیاری نواحی دیگر، دارای حکومت‌های خودمختار بودند. شواهدی در ادبیات اسلامی وجود دارد که مربوط به اولین دیدار اعراب و ترکان در اطراف مرو است. مرو پایگاه نظامی ثابت اعراب بود که برای تهاجم‌های بعدی آسیای میانه در شرق تأسیس شد و این زمانی بود که دولت کوچک اسلامی در مدینه در روزگار عمر، تبدیل به یک دولت قدرتمند شده بود.

شهر مرو در دهه‌های نخستین به تصرف مسلمانان درآمد. ابن اثیر در کتاب تاریخ کامل خود به دو سال هجده و بیست و دو هجری قمری اشاره می‌کند که احنف بن قیس به سوی مرو شاهجان تاخت؛ زیرا یزدگرد در آن هنگام در مرو بود. چون احنف بدان‌جا رسید یزدگرد به مروالروید رفت تا از خاقان چین و پادشاه سغدیان یاری طلبد.^۶ مرو به صورت صلح و در ازای پرداخت هزار هزار درهم و دویست هزار جریب گندم و

جو فتح شد. پس از تسخیر مرو به دستور عبدالله بن عامر، احنف عازم بقیه نواحی طخارستان گردید و طالقان، فاریاب و سرانجام بلخ، پایتخت طخارستان فتح شد.^۷ خوارزم نیز در همین هنگام، مورد حمله سپاهیان عرب قرار داشت اما در این مرحله تصرف نشد.^۸ در دوران خلافت عثمان (۲۳-۳۵ هـ ق) عبدالله بن عامر، مأمور تسخیر شرق شد. طبق اسناد و مدارکی که به تازگی در چین یافته شده است عبدالله از جیحون عبور کرد و مردم ماوراءالنهر پس از اطلاع از سقوط خراسان در آن سوی جیحون، مطیع شدند. به روایت دیگر در فاصله سال‌های ۲۹-۳۴ ق، عرب‌ها تا میمرغ در جنوب شرقی سمرقند پیش رفتند و این ولایت را پس از تصرف خراب کردند و پیمانی نیز میان مردم ماوراءالنهر و عثمان بسته شد.^۹

در روزگار معاویه، عبدالله بن عامر دوباره عامل بصره شد و قیس بن هیثم را در سال ۴۱ هـ ق بر خراسان گماشت. ورود قیس با شورش‌های مردم بادغیس، هرات، پوشنگ و بلخ هم‌زمان بود. به دستور قیس، آتشکده نوبهار بلخ را که معبدی مورد احترام بود ویران کردند. بلخ دوباره مجبور به صلح شد و سر تسلیم فرود آورد.^{۱۰} پس از قیس، عبدالله خازم نیز با مردم هرات، پوشنگ و بادغیس صلح کرد و به آنان امان داد و در عوض مال بسیاری از ایشان گرفت. بلاذری در این باره می‌نویسد:

زیاد بن ابوسفیان در سال ۴۵ هـ ق، حاکم بصره شد. او امیر بن احمر را بر

مرو، خلیل بن عبدالله حنفی را بر ابر شهر، قیس بن هیثم را بر مرورود، طالقان و

فاریاب، نافع بن خالد طاحی از ازد را بر هرات، باغیس، پوشنگ حاکم

گردانید. از این رو، امیر نخستین کسی بود که عرب‌ها را در مرو سکونت داد.^{۱۱}

شاید عبارت سکونت عرب در مرو، حاکی از سکونت نداشتن عرب در سایر شهرهای این منطقه باشد. همچنان که این عبارت نشان می‌دهد این شهروندان به همراه خانواده‌های خود در آن ساکن شده‌اند.^{۱۲}

در سال ۵۱ هـ ق ربیع بن زیاد حارثی از سوی زیاد بر خراسان گماشته شد. به همراه

ربیع، مردمان و سپاهیان زیادی با خانواده، رهسپار خراسان شدند و در ناحیه مرو ساکن گردیدند.^{۱۳} محل اسکان آنان می‌بایست در زمین‌های سفلی آمودریا یا جیحون بوده باشد.

معاویه پس از درگذشت زیاد بن ابوسفیان، عبیدالله بن زیاد را به حکومت خراسان فرستاد. او در سال ۵۴ هـ ق از رود بلخ گذشت و به بیکنند آمد و بر خاتون بخارا پیروز شد.^{۱۴} بدین سان، بخش مهمی از فتوحات چغانیان به قلمرو مسلمانان افزوده گردید. هم چنین در سال ۵۶ هـ ق، سعید بن عثمان از سوی معاویه والی خراسان شد. وی از اراضی رود بلخ گذشت و به بخارا آمد و سمرقند را متصرف شد.

با توجه به مطالب منابع تاریخی، فتح بخارا و سمرقند آسان نبود؛ زیرا مردم این دو شهر و دیگر نواحی سغد و ترکستان، به ویژه کش و NSF از خود پایداری زیادی نشان دادند. سعید علاوه بر شهرهای نام برده، ترمذ را نیز در همان سال فتح کرد و مدتی در آنجا ماند. در زمان یزید اول، جانشین معاویه، سلم بن زیاد با خوارزمیان صلح کرد و تا سمرقند پیش رفت و به خجند لشگرکشی کرد اما در تصرف آنجا ناموفق ماند. به دنبال انتصاب عبیدالله بن زیاد به حکومت خراسان، دوباره تاخت و تازها به ماوراءالنهر از مرو آغاز شد. به همین علت مرو را لشکرگاه اسلام در این زمان می‌نامیدند.^{۱۵}

در سال ۷۸ هـ ق و در زمان عبدالملک اموی، حجاج سردار خود مهلب بن ابی صفره را به حکومت خراسان فرستاد. مهلب با جنگ‌های پی در پی، ختل و خجند را فتح کرد و موفق شد شهرهای متعددی از آسیای مرکزی را خراج‌گزار امویان کند. پس از او، پسرش، یزید بن مهلب به جانشینی او رسید. وی به شهر بتم حمله برد و در لشگرکشی به خوارزم، اموال بسیاری به دست آورد. رفتار خشن یزید بن مهلب در لشگرکشی به خوارزم و برهنه کردن اسیران در سرمای زمستان و پوشاندن لباس‌های آنان به سربازان خود^{۱۶} از کارهایی بود که بر خلاف توصیه‌های اسلامی صورت می‌گرفت.

نخستین لشگرکشی‌های اعراب به آن سوی آمودریا، بیشتر جنبه دزدی و غارت‌گری

داشت و فقط در زمان امارت قتیبه بن مسلم باهلی بود که امر انقیاد آن سرزمین به نحوی اساسی و استوارتر آغاز شد و در برخی از نقاط، مانند بخارا و سمرقند، پادگان‌های عرب مستقر گشتند. در سال ۸۶ هـ ق، عبدالملک به درخواست حجاج، قتیبه بن مسلم باهلی را به حکومت خراسان گماشت. قتیبه، بلخ و طالقان را آرام ساخت و به شومان و اخرون رفت. شهرباران این سرزمین‌ها (چغانیان و کفان) هدایای بسیاری به قتیبه دادند و بدین‌گونه تسلیم شدند.

قتیبه، برادرش صالح را بر حکومت ماوراءالنهر گماشت. صالح توانست سرزمین‌های کاسان و اورشت را در فرغانه به چنگ آورد و آن‌گاه بخش کهن فرغانه؛ یعنی خشکت را متصرف شود. فتوحات پی در پی سبب شد تا مردم گوزگان با قتیبه صلح کنند و بدین ترتیب بخش مهمی از آسیای مرکزی به تصرف قتیبه درآمد. هنوز زمانی نگذشته بود که سرزمین‌های نو میجکت، کرمنیه و رامتین هم به قلمروی مسلمانان افزوده شد.

قتیبه در حدود ۸۹-۹۰ هـ ق، بخارا را نیز متصرف شد.^{۱۷} و بسیاری از مردم، شهر را رها و ترک کردند؛ زیرا عرب‌ها طبق عادت در خانه ساکنان بومی مسکن می‌گزیدند. محله‌هایی نیز جداگانه برای سکونت اعراب اختصاص داده شد و به زودی پادگان‌های نظامی برپا شد. به دستور قتیبه، مسجد جامع در بخارا بنا گردید و شهر به تدریج به یکی از مراکز علمی جهان اسلام بدل شد.^{۱۸}

قتیبه پس از فتح بخارا از ساکنان شهر خواست که نیمی از خانه‌ها و زمین‌های خویش را به اعراب دهند. برخی از بخاریان ثروتمند بهتر دانستند از تمامی اموال منقول و غیر منقول خویش که در حدود شهر بود صرف نظر کنند و به حومه بخارا نقل مکان نمایند و در آن‌جا هفتصد کوشک برای خود بنا کردند. بنا به گفته نرشخی این اشخاص دهقان نبوده، بلکه از بازرگانان بیگانه بوده‌اند. بازرگانان مزبور در کنار کوشک‌ها، خانه‌هایی نیز برای خدمه و پیروان خود ساختند و باغ‌ها احداث نمودند و بدین ترتیب شهر جدیدی به وجود آمد که از لحاظ وسعت از شهر قدیم کمتر نبود و از حیث عده نفوس بر آن برتری

داشت.^{۱۹}

قتیبه، سمرقند را نیز با استفاده از ترفندهای نظامی فتح کرد^{۲۰} و بدین سان سغد، مانند طخارستان به قلمروی اسلام اضافه شد. قتیبه شهرهای کش و نسف را با صلح فتح کرد و خوارزم به ویژه شهرهای پارگینی و فیل با قتیبه از در آشتی درآمدند. متصرفات قتیبه به قلمرو ترکان شرقی نزدیک شد و ترکان سد مقاومی در برابر نفوذ اعراب به سرزمین‌های شمالی تر ایجاد کردند. در لشگرکشی قتیبه به سمرقند، بخاریان شرکت داشتند و در هجوم به شاش و فرغانه به جز اهالی بخارا، ساکنان کش، نسف و خوارزم نیز اعراب را یاری می‌کردند.

خشونت قتیبه در اداره شرق و کشته شدن دسته جمعی مردم طالقان به دست پسر قتیبه در سال ۹۰ هـ ق،^{۲۱} نشان‌گر مسائلی بود که به ناآرامی‌های شرق ایران، رنگ دیگری می‌داد. قتیبه به راحتی اسرا را روانه بازارهای برده فروشی کوفه و بصره می‌کرد. در این حال، حتی وجود پایگاه‌های نظامی اعراب در شرق به ویژه ماوراءالنهر نتوانست جلوی اعتراض مردم را بگیرد.^{۲۲} برخی از مردم، مانند سغدیان به ناچار دست به مهاجرت به فرغانه زدند؛ زیرا توان تحمل دشواری‌ها و پرداخت مالیات‌های سنگین را نداشتند.

در سال ۹۵ هـ ق، حجاج سپاهی را از عراق روانه خراسان کرد. هنگامی که سپاهیان به خراسان رسیدند، قتیبه جنگ را آغاز کرد. او در شاش یا بکشمه‌ن بود که خبر درگذشت حجاج به اطلاعش رسید. او از این خبر متأثر شد، جنگ را متوقف ساخت و به مرو بازگشت.^{۲۳} در دایرة المعارف چینی آغاز قرن ۱۱ میلادی به نام تسه - فویوآن - گوی در نامه‌هایی از طرف برخی از امرا خطاب به امپراتور چین نقل شده که بر ضد اعراب استدعای یاری کرده‌اند. نامه‌هایی از جمله، نامه غورک امیر سمرقند که طبری نیز از وی یاد کرده است و اهمیت ویژه‌ای دارد. این نامه در ماه دوم سال ۷۱۹ م به پایتخت چین رسیده بود و بنابراین در پایان سال ۷۱۸ م و یا آغاز سال ۷۱۹ م، یعنی در سال ۱۰۰ هـ ق نوشته شده است.

گمان نمی‌رود که در اصالت این نامه، تردیدی وجود داشته باشد و نام قتیبه که به طور کلی در کتاب‌های مورخان چینی برده نشده و سابقه ندارد، گواهی بر این امر است. گذشته از این گمان نمی‌رود که چینیان اطلاع داشته بودند که درست در آن زمان قرن اول هجری پایان می‌یافته است. نکته شایان توجه دیگر این است که سمرقندیان، سال ۷۱۸-۷۱۹ م / ۱۰۰-۱۰۱ هـ ق را سی و پنجمین سال آغاز حمله اعراب به سرزمین خویش می‌شمردند. از این جا می‌توان نتیجه گرفت که نخستین لشگرکشی اعراب را حمله‌ای می‌دانستند که در منابع عربی به والی سلم بن زیاد (۶۲-۶۴ هـ ق) نسبت داده می‌شود.

به رغم همه مطالب، از نامه غورک، مطالبی برای تحقیق انتقادی نوشته‌های منابع عربی به دست می‌آید. تصور و نظر سمرقندیان درباره این که سیادت عرب می‌باید فقط صد سال دوام یابد (بر اساس نامه غورک) شایان توجه بسیار است. شکی نیست که در ذهن اعراب، آغاز قرن تازه هجری با انتظاری توأم بوده است و بعدها عباسیان از آن انتظاری بهره گرفتند. می‌توان نتیجه گرفت که مردم آسیای مرکزی معتقد بودند که سیادت اعراب، بیش از صد سال نخواهد بود و به خاطر این اعتقاد، متوجه و مراقب گذشت سال‌های گاهنامه اسلامی بودند و در سال صدم هجری، انتظار پایان کار اعراب را داشتند. در سال ۹۸ هـ ق، ترکان غربی بار دیگر از ترکان شرقی جدا شدند و سولو رئیس قبیله تورغشان، دولتی مقتدر تأسیس کرد. این دولت به گفته منابع عربی تا سال ۱۱۹ هـ ق و به قول متون چینی تا ۱۲۰ هـ ق باقی و برقرار بوده است. سولو که سراسر بخش غربی آسیای مرکزی را در تصرف داشت نمی‌توانست ماوراءالنهر را به رایگان و بدون مبارزه تسلیم اعراب کند. اعراب سغد را بوستان امیرمؤمنان می‌شمردند ولی داشتن آن چنان سرزمین ثروتمندی برای ترکان نیز واجد اهمیت بسیار بوده است. سولو در دوران پادشاهی خویش، دهقانان عاصی را علیه اعراب یاری کرد و آن قدر به اعراب زیان رسانید که ایشان لقب ابومزاحم به وی دادند.^{۲۴}

هنگامی که عمر بن عبدالعزیز در سال ۹۹ هـ ق به خلافت رسید، جراح بن عبدالله حکمی عامل خراسان شد. او عبدالله بن معمر یشکری را بر ماوراءالنهر گماشت. عبدالله

کوشش کرد تا سرزمین‌های بیشتری به دست آورد اما با پایداری مردم چین روبه رو شد و به چاچ رفت. عمر کوشش کرد تا دگرگونی‌هایی در امور جمع‌آوری مالیات و حقوق مسلمانان و موالی به وجود آورد و به آنان فرصت دهد تا از امکاناتی مساوی بهره‌مند شوند. این امر به ویژه در ماوراءالنهر با استقبال مردم مواجه شد اما این تغییرات با مرگ عمر به روش گذشته، بازگشت.

در زمان یزید بن عبدالملک، سعید بن عمرو جرسی به سغد لشکر کشید؛ زیرا پس از مرگ قتیبه، سغدیان از ترکان یاری خواسته بودند و ترکان نیز به آنها قول مساعد داده بودند. او پیروزی‌های فراوان به دست آورد به گونه‌ای که همه دژهای سغد را فتح کرد. در زمان هشام بن عبدالملک که در ۱۰۵ هـ ق به حکومت رسید، نصر بن سیار توانست بر طخارستان غلبه کند و پیمان صلحی منعقد نماید. سپس اسد بن عبدالله قسری توانست صلحی میان اعراب ازد و ساکنان منطقه به وجود آورد. با این حال تلاش‌های اسد برای فتح سرزمین‌های بیشتری در ختل بی نتیجه ماند. در زمان اسد بن عبدالله قسری، مرو پایگاه مهم عرب‌ها به شمار می‌آمد و مرکز خراسان نامیده می‌شد. در این زمان کارگزاران خراسان پیشروی می‌کردند و با فرارسیدن زمستان در مرو شاهجان پناه می‌گرفتند.^{۲۰}

هشام در ۱۰۹ هـ ق، اشرس بن عبدالله سلمی را مأمور خراسان کرد. سیاست‌های مالی و معافیت از پرداخت جزیه برای تازه مسلمانان، حکومت اشرس را دچار نابسامانی کرد. این سیاست در آغاز سبب گرایش بیشتر مردم به اسلام شد اما این کار توان مالی دستگاه خلافت را کاهش داد و هنگامی که اشرس از قول خود سرباز زد، بسیاری از مردم سمرقند شهر را ترک کردند و به ترکان پیوستند. اشرس جنگ‌های متعددی در آن سرزمین کرد.

در سال ۱۱۰ هـ ق اوضاع ماوراءالنهر آشفته بود؛ زیرا عامل سمرقند؛ یعنی نصر بن سیار با پایداری سخت مردم روبه رو شد که دامنه آن تا بخارا گسترش یافته بود و او می‌بایست کاری بنیادی برای ابقاء قدرت انجام می‌داد. هشام در ۱۱۲ هـ ق، جنید بن عبدالرحمان مری را به امارت خراسان گماشت و او پیروزی‌های چشم‌گیری در سغد و طخارستان به

دست آورد.^{۲۶}

هشام در ۱۱۷ هـ ق، اسد بن عبدالله قسری را دوباره به امارت خراسان گماشت اما اوضاع نابسامان ماوراءالنهر کار را دشوارتر کرده بود. به ویژه که داعیان عباسی، کارشان بالا گرفته بود و هوادارانی پیدا کرده بودند. علاوه بر آن، موالی به رهبری عربی به نام حارث بن سربج تمیمی شورش کرده بودند. این ناآرامی، سال‌ها به درازا کشید و حارث توانست در طخارستان، بلخ، مرو و ترمذ پیروانی بیابد و همین امر، حکومت اسد را با مشکل روبه رو کرد.^{۲۷} اسد ناچار شد مقرر حکومت را تغییر دهد و در بلخ جایگزیند.

سپس نصر بن سیار که آشنایی خوبی با منطقه داشت جایگزین اسد شد. او پایگاه خود را در مرو قرار داد و بسیاری از افراد و دوستان خود از قبيله کنانه را بر سر کار گماشت. نبرد نصر با ترکان موفقیت آمیز بود و توانست شهرهای اشروسنه، فرغانه و چاچ را متصرف شود و آن نواحی را خراج‌گزار خود کند. او به سغدیان اجازه داد به جایگاه‌ها و خانه‌های خود در فرغانه و نواحی دیگر بازگردند. سرانجام، اتحاد مخالفان با ابومسلم و دیگر گروه‌های ناراضی مانند گروه خارجی شیبیان بن مسلمه، نصر را وادار به عقب نشینی کرد. مرو در زمستان ۱۳۰ هـ ق به دست ابومسلم افتاد و نصر به نیشابور رفت. براساس اخبار منابع، آخرین اقدام نظامی بزرگ اعراب لشگرکشی به اشروسنه در ۲۰۷ هـ ق بوده است.^{۲۸}

اسکان قبایل عرب در آسیای مرکزی

یکی از آثار فتوحات اعراب در آسیای مرکزی، مهاجرت برخی از اعراب بادیه نشین جزیره العرب به مناطق مفتوحه بود. اندیشه اسکان دائمی عرب در داخل و به خصوص شرق ایران، بیشتر در دوره امویان مورد توجه واقع شد اما آغاز آن به نخستین دوره فتوح باز می‌گشت. بلاذری در فتوح البلدان گزارش‌هایی از مهاجرت و اسکان قبایل عرب در مناطق ایرانی نشین در سپیده دم فتوحات ارائه می‌کند.^{۲۹} اما به نظر می‌رسد که برای

استقرار دائمی عرب‌ها در شرق ایران، نقشه‌ای پیش از زمان معاویه در میان نبوده است. چنان‌که به گفته گردیزی عرب‌ها از زمان معاویه به فکر اسکان دائم در این منطقه افتادند.^{۳۰} بلاذری در این باره می‌نویسد:

هنگامی که زیاد بن ابوسفیان در سال ۴۵ قمری حاکم بصره شد و امیر بن

احمر را بر مرو حاکم گردانید، عرب‌ها را در مرو سکونت داد.^{۳۱}

شاید عبارت سکونت عرب در مرو، نشانی از سکونت نداشتن عرب‌ها در دیگر شهرهای این منطقه باشد. هم‌چنان که این عبارت نشان می‌دهد این شهروندان به همراه خانواده‌های خود در آن ساکن شده‌اند.^{۳۲} هم‌چنین در سال ۵۱ هـ ق که زیاد، ربیع بن زیاد حارثی را بر خراسان گماشت به همراه وی، حدود پنجاه هزار تن از اهل بصره و کوفه را با زن و فرزند بدان سو روانه کرد که در ناحیه مرو ساکن شدند.^{۳۳} به نظر می‌رسد محل اسکان آنان در زمین‌های سفالی آمو دریا بوده است.^{۳۴}

در سال ۶۴ هـ ق، گروه دیگری از قبایل عرب به شرق کوچ کردند. گروهی از این مهاجران در شهرها و محله‌های خاص مستقر شدند. حضور این مهاجران در منطقه شرق، حفاظت از سرزمین‌های فتح شده را آسان‌تر می‌کرد. هم‌چنین می‌توانست زمینه‌های لازم را برای ازدیاد جمعیت و تأمین نیروی جنگی برای فتوحات بعدی در مشرق فراهم سازد. شواهد زیادی، حکایت از حضور این قبایل در شهر مرو دارد. مرو یک شهر کاملاً نظامی نبود اما می‌توانست در تأمین مایحتاج ساکنان آن جا مفید باشد.^{۳۵}

مطابق روایتی از بلاذری، در زمان حکومت قتیبه در خراسان (۸۶-۹۶ هـ) چهل هزار تن از جنگ‌جویان بصره، هفت هزار تن از اهل کوفه و هفت هزار تن از موالی در آن جا بودند. وی بر اسکان تازیان در سرزمین ماوراءالنهر همت گماشت و آنان را در دیار فرغانه، چاچ و سمرقند جای داد.^{۳۶} تعداد نظامیان عرب در زمان قتیبه، چهارهزار نفر بود ولی این تعداد همواره تغییر می‌کرد.^{۳۷} اصطخری در این باره می‌نویسد:

در سمرقند گروهی از قوم بکر بن وائل معروف به سباعیه زندگی می‌کرده‌اند.^{۳۸}

مقدسی هم پس از صحبت درباره بوزحاجز، بارکث، کبونحکث و وذار می گوید:
*بسیاری از دهکده‌های این مناطق از آن قوم بکر بن وائل، معروف به سباعیه
 بوده است. آنان شهرهایی در ناحیه سمرقند داشتند و خانه‌هایی با سالن‌های
 پذیرایی بنا نموده و از اخلاق نیکویی برخوردار بودند.*^{۳۹}

شیوه اعراب چنین بود که پس از فتح در آن ناحیه سکنا می‌گزیدند؛ یعنی روشی که در ایران نیز، به کار برده بودند.^{۴۰} با این ویژگی خاص که گروه‌های مهاجر عرب ترجیح می‌دادند در خارج از شهر و قریه‌های اطراف شهر، سکنا یابند با این حال در برخی موارد آنها در شهرهای مفتوحه نیز اسکان می‌گزیدند. به عنوان مثال، اهالی مرو به موجب پیمان صلحی که در آغاز با مسلمانان منعقد کردند آنها را در خانه‌های خود جای دادند؛ زیرا برخی از شهرها مانند مرو به سبب آن که از جهت آب و هوا با طبع اعراب موافق بود مورد توجه آنها واقع می‌شد.

منابع به برخی نکته‌های دیگر، مانند وجود تعدادی کاخ و مسجد منسوب به بزرگان در مرو اشاره کرده‌اند ولی این منابع به نام قبیله‌ای که ساکن مرو بوده‌اند هیچ اشاره‌ای ندارند. در این منابع، تنها نام دهکده‌هایی در نزدیکی مرو بیان شده که محل سکونت برخی از عرب‌ها بوده است. به عنوان نمونه، روستای بونیه در دو فرسخی مرو متعلق به قبیله طی بود، دهکده‌ای در شمال مرو از آن کندیان و دیگری از آن بنی عنبر بود و جزاعیان در دهکده‌های سفیدنج، بالین و فنین زندگی می‌کردند. عرب‌ها در بروقان در نزدیکی بلخ برای خود پایگاهی به وجود آوردند، سپس اسد قسری در سال ۱۰۷ هـ ق این پایگاه را به بلخ انتقال داد. آنان دوهزار و پانصدتن و اغلب از مردم شام بودند.^{۴۱} یعقوبی به این نکته اشاره می‌کند که در بلخ قومی عرب از ازد و تمیم زندگی می‌کنند.^{۴۲} هم‌چنین منابع تاریخی به تعدادی از شهرهای نزدیک بلخ اشاره کرده‌اند که مسکن عرب‌ها بوده است.^{۴۳} در معجم البدان نیز آمده است:

در سرزمین خلم که در ده فرسخی بلخ واقع شده (پس از فتح آن) اعراب بنی

اسد، بنی تمیم و قیس ساکن شدند و در سمنگان - که فاصله ۵ روزه راه تا خلم

دارد - طایفه‌ای از عرب تمیم زندگی می‌کرده‌اند.^{۴۴}

در بیابان‌های جوزجان، بیست هزار عرب ثروت‌مند که گوسفندان و شترهای بسیاری داشته‌اند، سکونت داشتند.^{۴۵} هم‌چنین منابع به تعدادی از رزمندگان عرب که در دوران حکومت جنید در هرات زندگی می‌کرده‌اند اشاره دارند^{۴۶} که شاید سکونت آنان به زمان‌های قبل‌تر باز می‌گشت. یعقوبی می‌گوید:

هرات دارای قومی از عرب‌ها است.^{۴۷}

نویسنده *حدودالعالم* نیز، هرات را محل زندگی بسیاری از عرب‌ها می‌داند.^{۴۸} بی‌تردید در بخارا تعدادی عرب ساکن بوده‌اند؛ زیرا نام دروازه‌های این شهر، بنی اسد و بنی سعد بوده است.^{۴۹} اغلب عرب‌هایی که درباره آنها سخن گفتیم، رزمنده‌هایی بودند که نام آن‌ها در دیوان‌ها ثبت شده است. اینان بخشی از مهاجرانی بودند که از محل نخستین خود مهاجرت کردند و سرزمین‌های دولت اسلامی را برای سکونت برگزیدند. با اطمینان می‌توان ادعا کرد که مهاجرت‌های فردی یا گروهی دیگری نیز به سوی این مناطق و غیر این‌ها صورت گرفته است که بیشتر آن، مهاجران رزمنده نبوده‌اند. به جز شهرهای یادشده، اطلاعات جدیدتر از تعدادی شهر و سرزمین عرب نشین دیگر حکایت می‌کنند که مهاجران آنها در زندگی اقتصادی و اجتماعی آن مناطق تأثیر گذار بوده و در گسترش اسلام، زبان عربی و رشد و نمو حرکت فکری آن‌جا، سهم مهمی داشته‌اند.

عوامل مؤثر در مهاجرت اعراب به آسیای میانه

با وجود این‌که در بیشتر موارد، دلایل نظامی از عوامل مهم مهاجرت اعراب به آسیای مرکزی بود باید خاطر نشان کرد که مهاجرت‌های فردی یا گروهی دیگری نیز به دلایل غیر نظامی به سوی این مناطق انجام گرفته است.^{۵۰} در دوره امویان (۴۱-۱۳۲ هـ) نیاز به مهاجرت دسته جمعی قبایل عرب به مناطق مفتوحه بیش از هر زمان دیگری احساس

شد. حضور مهاجران در منطقه شرق، حفاظت از سرزمین‌های فتح شده را آسان‌تر می‌کرد و می‌توانست زمینه‌های لازم را برای ازدیاد جمعیت و تأمین نیروی جنگی برای فتوحات بعدی در مشرق فراهم سازد.

در حقیقت، مهاجرت به ظاهر انگیزه نظامی داشت اما در اصل دارای ریشه اقتصادی نیز بود. از آن‌جا که حکومت اموی ریشه در اشرافیت قبایلی داشت و تکیه‌گاه اجتماعی‌اش بیشتر مبتنی بر قبایل عرب بود، برای اداره امور خود، نیاز شدیدی به تجمع ثروت داشت. هم‌چنین هزینه فراوانی که صرف سرکوب شورش‌های ضد اموی می‌شد این نیاز را تشدید می‌کرد. طبیعی است که علاوه بر افزایش میزان مالیات‌ها، یکی از بهترین راه‌ها برای کسب هرچه بیشتر ثروت، گسترش فتوحات بود. گسترش فتوحات، بهره‌گیری هرچه بیشتر از نیروهای تازه نفس را طلب می‌کرد که بر دامنه مهاجرت می‌افزود.^۱

بنابراین باید گفت که فتوحات اعراب در شرق در حقیقت دارای جنبه اقتصادی و مالی بود؛ زیرا سرداران عرب به تصرف ظاهری شهرها و گرفتن باج و غرامت اکتفا می‌کردند.^۲ بارتولد معتقد است که نخستین فتوحات اعراب در آسیای مرکزی، فقط برای غارت و گردآوری مال بود و به هیچ وجه آنها نه می‌خواستند و نه می‌توانستند شرق را برای همیشه تصرف کنند. البته عوامل طبیعی نیز به این عدم موفقیت کمک می‌کرد.^۳

در حالی که گپ، این پیشرفت را فقط به منظور غارت و گردآوری مال نمی‌داند و معتقد است مسلمانان ناچار بودند که به سوی شرق بروند.^۴ فرای نیز اعتقاد داشت که تمام مهاجران شرق، تنها جنگ‌آوران شتر سوار نبودند بلکه گروهی مانند ازد به بازرگانی روی آوردند و بی‌گمان گروه‌های دیگر نیز، دارای مهارت‌هایی بودند.^۵

با این وجود، تنها توسعه فتوح نمی‌توانست جواب‌گوی نیاز اقتصادی اشرافیت اموی باشد، بلکه مسئله مهم‌تر از آن، حفظ و نگهداری سرزمین‌های مفتوحه بود. از این‌رو امویان برای تداوم و بقای منابع ثروت به دست آمده در اثر فتوحات و پر کردن خلأ ناشی از عدم مشروعیت خود، بهتر دیدند که جای تاخت و تازهای غارت‌گرانه، سیاست کوچ و استقرار را در بهترین مناطق متصرفی در پیش گیرند.

به این دلیل و به سبب مرغوبیت اراضی و ثروت ممالک مفتوحه، مهاجرت دسته‌جمعی قبایل عرب به داخل سرزمین‌های مفتوحه تشویق می‌شد. با این حال، کوچ قبایل عرب همواره اختیاری و با ترغیب دستگاه خلافت همراه نبود. اغلب علاوه بر انگیزه‌های نظامی و اقتصادی، انگیزه‌های سیاسی نیز در آنها مؤثر بود؛ زیرا قبایلی که به هر دلیل با نظام اموی سرستیز و ناسازگاری داشتند به اجبار به نقاط خاصی تبعید می‌شدند و یا برخی قبایل متمایل به جناح‌های مخالف اموی پس از شکست در شورش‌ها، برای رهایی از مجازات‌های سنگین به نقاط دور دست می‌گریختند.^{۵۶}

بنابراین، دوری مناطق شرقی از مرکز خلافت، عامل دیگری بود تا افرادی که در بصره یا کوفه تحت فشار و آزار بودند به بلاد دوردست مهاجرت کنند. گاه خود حکومت برای آسوده شدن از مشکلات، افراد را به مهاجرت تشویق می‌کرد به گونه‌ای که هنگامی که زیاد، حاکم بصره در زمان اصلاح دیوان مستمری بگیران، نام بسیاری از عشایر عرب را از قلم انداخت برای جلوگیری از دردهای احتمالی تصمیم گرفت پنجاه هزار مرد جنگی را به مرو کوچ دهد.^{۵۷}

این اقدام در هدایت جمعیتی گسترده به سوی شرق برای توسعه فتوحات و اداره سرزمین‌های شرقی مؤثر واقع شد و از سوی دیگر برای کنترل تحرکات خطرناک عراق کارآمد بود.^{۵۸} هم‌چنین باید در نظر داشت که آشفتگی‌های مربوط به اداره خراسان و رقابت‌های میان فرماندهان نظامی یا والی و مأمورین گردآوری مالیات نیز، بدون شک در اندیشه سکونت پایدار قبایل عرب در مشرق بی‌تأثیر نبوده است. جدا از این موارد، شاید بتوان مفتوح بودن جبهه جهاد در مرزهای خراسان با انگیزه اشاعه دین یا کسب غنائم را عاملی دیگر برای مهاجرت قبایل عرب به سمت شرق دانست.^{۵۹}

از سوی دیگر باید در نظر داشت که فتح آسیای مرکزی برای مسلمانان به دلیل ویژگی‌های متعدد، دارای اهمیت خاصی بود مانند این‌که آسیای مرکزی محل عبور جاده‌های مهم تجاری آن زمان بود. راه ابریشم در شمال و جاده ادویه در جنوب، مسیر گذرگاه‌های تجاری از شرق به غرب و از شمال به جنوب بودند.^{۶۰} بنابراین با دستیابی به

آسیای مرکزی، اعراب به سهولت می توانستند در این مسیرها رفت آمد کنند و ضمن سود بردن از امتیازهای تجاری از سایر تجار حق ترانزیت دریافت نمایند.

پی آمدهای مهاجرت و اسکان قبایل عربی در آسیای مرکزی

الف) رشد شهرها

آهنگ رشد و توسعه شهرها در دوره اسلامی به سبب توسعه قلمروهای جغرافیایی در پناه حکومتی متمرکز و رشد تجارت، شتابی فزون تر یافت. هم چنین رشد شهرها تا حد زیادی مرهون دیدگاه اجتماعی اسلام بود که خاستگاه و رویکردی شهری داشت و جوامع شهری را بر جوامع روستایی ترجیح می داد. چنین تصور می شود که اهداف و مناسک اسلامی در چهارچوب شهر قابل حصول تر باشد و زندگی کاملاً اسلامی را در محیط شهری بهتر می توان محقق ساخت.^{۶۱} بنابراین نظام اجتماعی اسلام به سوی شهر گرایش داشت به گونه ای که حتی عمر در انتخاب والیان، شهرنشینان را بر بادیه نشینان برتری می داد. وی می گفت:

صواب آن باشد که شهرنشینان بر بادیه نشینان حکم فرمایی کنند.^{۶۲}

افزون بر موضوع شهری بودن دین اسلام، از آن جا که نظام شهری از عناصر اساسی نظام سیاسی در شرق بود، فاتحان مسلمان مانند گذشتگان برای استقرار حکومت خود در سرزمین پهناور امپراتوری اسلامی سنت شهرسازی را دنبال کردند.^{۶۳} نخستین شهرها، آنهایی بود که برای جنگ جویان و خانواده هایشان بنیاد نهاده شد. روند عملی رشد شهرها با اسکان قبایل عرب در داخل و حاشیه شهرهای کهن، سرعت بیشتری گرفت. حجاج و فرماندهش، قتیبه بن مسلم، سیاست اسکان عرب در شهرهای فتح شده، مانند بخارا را دنبال کردند. نرشخی در این باره می نویسد:

قتیبه بن مسلم به بخارا آمد و بخارا را بگرفت. اهل بخارا را فرمود تا یک

نیمه از خانه ها و ضیاع خویش عرب را دادند.

بر طبق همین روایت بزرگان و توانگران شهر در اعتراض به این وضعیت «خان‌ها و اسباب خویش جمله گذاشتند به عرب و از بیرون شهر هفتصد کوشک بنا کردند».^{۶۴} هم-چنین یکی از شرایط صلح مرو این بود که «مسلمین را در خانه‌های خود در گشایش قرار دهند».^{۶۵} هم‌چنین در زمان عبیدالله بن زیاد که تاخت و تازها به ماوراءالنهر از مرو آغاز شد، مرو را لشکرگاه اسلام نامیدند.^{۶۶} این امر سبب گسترش شهر مرو در این زمان گردید.

ب) گسترش اسلام

با وجود این‌که، هیچ کس بهتر از نرشخی در تاریخ بخارا، سیر انتشار اسلام را در ماوراءالنهر مجسم نساخته است، باید گفت که گزارش‌های تاریخی در رابطه با گسترش اسلام در این منطقه به گونه‌ای کم است که افسانه‌های دینی، خلأ ناشی از کم بودن گزارش‌ها و مطالب تاریخی مربوط به توسعه اسلام را در این باره پر کرده است. با این همه تاریخ انتشار اسلام در سرزمین‌های آسیای مرکزی تا شمال ایران از فعالیت‌های تبلیغی کمی حکایت دارد به گونه‌ای که می‌توان انتشار اسلام در ماوراءالنهر را بسیار کند توصیف کرد. علاوه بر این به نظر می‌رسد که مردم این سرزمین به پذیرش اسلام تظاهر می‌کردند و به مجرد آن‌که، ارتش فاتح بیرون می‌رفت، بیعت خود را با خلیفه می‌شکستند.^{۶۷} ثروت‌مندان در مخالفت با اسلام سرسختی نشان می‌دادند اما آن‌چه به خصوص بینوایان را جلب می‌کرد این بود که تازیان در مقابل هر بار رفتن به مسجد، دو درهم می‌پرداختند. به هرتقدیر، سلطه اسلام در ماوراءالنهر پیش از انقیاد کامل آن سرزمین در مقابل اعراب آغاز نشده بود و انقیاد مردم آن‌جا فقط در حدود نیمه قرن سوم هجری صورت گرفت. با وجود این‌که قتیبه بن مسلم باهلی، نخستین مسجد جامع بخارا را در سال ۹۴ هـ ق ساخت تا چند قرن بعد از آن در آن‌جا معابد آتش پرستان برپا بود.^{۶۸} تنها پس از آن‌که قتیبه برای چهارمین بار، بخارا را تصرف کرد موفق شد که ساکنان آن‌جا را به پذیرش دین فاتحان رهبری کند. هم‌چنین، زمانی که قتیبه بن مسلم به

سمرقند رفت بتهای فراوانی را در آن جا یافت که پرستندگان آنها معتقد بودند هر کس که جرأت تعرض و توهین به آنها را به خود راه دهد به هلاکت خواهد رسید. فاتح مسلمان که از این تهدیدها نهراسیده بود، آنها را آتش زد و به همین جهت گروهی اسلام را پذیرفتند. مخالفت و مبارزه با دین اسلام در بخارا و سمرقند به حدی جدی و شدید بود که تنها مسلمانان حق حمل اسلحه داشتند و برای سالها مسلمانان جرأت نداشتند بدون اسلحه در مساجد و مجامع عمومی حضور یابند و جاسوسانی برای حفاظت از تازه مسلمانان تعیین می شد. فاتحان از هرگونه کوشش برای انتشار اسلام خودداری نکردند و حتی مردم را با پول به شرکت در نماز جمعه تشویق می کردند و اجازه دادند که قرآن به زبان فارسی به جای زبان عربی قرائت شود تا برای همه مفهوم باشد.^{۶۹}

طبق مفاهیم آن عصر، هر کس که اسلام می آورد عرب می شد؛ مثلاً زمانی که در سال ۱۱۰ هـ ق اعیان بخارا به والی اشرس بن عبدالله درباره پیشرفت تبلیغات اسلامی در ترکستان گزارش دادند، جمله همه مردم عرب شده اند را به کار بردند. درباره تبلیغ اسلام در آن زمان در میان اقوام ترک، فقط در کتاب یاقوت اخباری دیده می شود. بیان می شود که هشام بن عبدالملک (۱۰۶-۱۲۶ هـ ق) فرستاده ای به نزد سلطان ترکان گسیل داشت و وی را به قبول اسلام دعوت کرد. فرستاده مزبور، قواعد دین اسلام را برای سلطان توضیح داد. سلطان در حضور وی از لشگر خویش سان دید و به مترجم چنین گفت:

به این رسول بگو، به خداوندگار خویش بگوید که میان این لشگریان نه

سلمانی وجود دارد و نه آهنگر و نه خیاط. اگر اینان اسلام آورند و به آیین

مسلمانی عمل کنند از کجا وسایل زندگی خویش را به دست آورند.^{۷۰}

برخی از اهالی آن جا دعوت عمر دوم را درباره پذیرش اسلام قبول کردند و عده زیادی تحت تبلیغات شخصی به نام ابوصیدا، مسلمان شدند. وی فعالیت های تبلیغی خود را در سمرقند در زمان خلافت هشام (۷۲۴-۷۴۳ هـ ق) آغاز کرده بود ولی تا زمان خلافت معتصم طول کشید که بیشتر مردم آن جا اسلام را بپذیرند.^{۷۱}

یکی از مراکزی که در اشاعه و انتشار اسلام در آسیای مرکزی نقش مهمی ایفا کرد، مهاجرنشین‌های عرب بود. اسکان سپاهیان و خانواده‌هایشان در یک ناحیه یا شهر، نه تنها آن‌جا را به پایگاه نظامی مهم مسلمانان بدل می‌ساخت بلکه مقدمه‌ای بود تا در آینده‌ای نزدیک، آن محل به یکی از مراکز تعلیم اسلامی مبدل گردد، مانند بخارا که به صورت گاهواره تمدن جدید اسلام در آمد.^{۷۲}

توسعه دین اسلام در هر ناحیه با حضور قبایل عرب در آن‌جا، ارتباط مستقیمی نداشت اما اغلب به میزانی که اسکان اعراب در منطقه‌ای خاص تمرکز بیشتری می‌یافت، تأثیر اسلام در آن منطقه بیشتر می‌شد. اهمیت اسکان قبایل در این مناطق تا حدی است که برخی معتقدند اعراب به جز قرآن و تا اندازه‌ای حدیث، هدیه دیگری برای بیشتر این مناطق نداشتند.^{۷۳} اطلاعات جدیدتر از وجود تعدادی شهر و سرزمین عرب نشین دیگر حکایت دارند که مهاجران آنها علاوه بر این که در زندگی اقتصادی و اجتماعی منطقه تأثیر گذار بودند در گسترش اسلام، زبان عربی و رشد و نمو حرکت فکری سهم فروانی داشتند.^{۷۴}

ج) اختلاط نژادی

بسیاری از اعراب، همان زندگی قبیله‌ای را که در شبه جزیره عربستان به آن عادت داشتند در شرق ادامه دادند اما فرزندان که در نسل‌های بعد پدید آمدند به تدریج خشونت بدوی و تعصب عربی پدران خود را از دست دادند و به سرزمین جدید و خویشان تازه خود علاقه پیدا کردند.^{۷۵} یکی از دلایل مهم این امر، اختلاط نژادی میان اعراب و ساکنان شرق بود؛ زیرا اسکان قبیله‌های عرب در نواحی شرقی باعث شد با ساکنان مناطق شرقی درآمیختند و به واسطه همین آمیزش و به سبب دور افتادن از قوم و قبیله خویش در شرقیان مستحیل گشتند.

بدین ترتیب امتزاج اعراب و ایرانیان پس از اسکان عشایر عرب در شرق و برقراری پیوندهای زناشویی در نهایت به تولد فرزندان دو نژادی انجامید. به دنبال آمیختگی اعراب

با مردم شرق و کند شدن روند فتوحات در نواحی شرقی، زمینه‌های ارتباط و پیوستگی اعراب با مردم شرق بیشتر فراهم گردید.^{۷۶}

(د) ایجاد حرکت‌های سیاسی مخالف امویان

در درگیری‌های فکری - سیاسی میان اعراب و مردم سرزمین‌های اشغالی در شرق، جریانی مخالف با گرایش‌های سیاسی امویان در ماوراءالنهر شکل گرفت. این جریان با گذشت زمان و با وقایع و حوادث تاریخی به تدریج رشد کرد و گسترش یافت تا آن‌جا که به صورت واقعیتهای اجتماعی درآمد، به خصوص هنگامی که ساختار اجتماعی جامعه دگرگون شد و طبقه‌ای جدید متشکل از اعراب و ایرانی‌ها پدید آمد.^{۷۷}

دلایل مخالفت و شورش مردم بر ضد امویان می‌توانست متعدد باشد. نخست آن‌که قبایل عرب، همواره نوعی برتری نژادی بی‌پایه و اساس را برای خود خیال می‌کردند. این نابرابری به شدت در میان مسلمانان وجود داشت، حال آن‌که برابری و برادری یکی از ارکان مهم تعلیمات اسلامی بود. گاهی غارت اموال سرزمین‌های فتح شده، گردآوری غنایم از مال مردم و درآمد بیشتر، اهداف گسترش اسلام را تحت الشعاع قرار می‌داد و همه این مسائل می‌توانست دلیل خوبی برای مبارزه با امویان در سرزمین گسترده آسیای مرکزی باشد.^{۷۸}

در نتیجه، درگیری میان اشراف عرب و دهقانان و توده‌های عرب و ایرانی و ترک شدیدتر شد. این درگیری که در آغاز به شکل نافرمانی و شکایت از رفتار حکومت، خود را نشان می‌داد، کم‌کم به حرکتی سیاسی تبدیل گردید که خواهان دگرگونی اوضاع و احوال اجتماعی، اقتصادی و سیاسی بود. در کنار این حرکت، جریان اسلام‌گرایانه نیرومندی قرار داشت که خواهان پیاده شدن احکام اسلامی درباره ایرانیان مسلمان و اهل ذمه بود تا آنان را از تجاوز، ستم و تحقیر اعراب برهانند. هم‌چنین خواستار حقوق مساوی اشراف اموی و دیگر اعراب مسلمان در سراسر خراسان بود تا ایشان اعتبار و ارزش خویش را در جامعه داشته باشند اما این کوشش‌ها بی‌نتیجه ماند و درهم شکسته شد و دست اندرکاران آن به

شدت مجازات شدند.

رژیم بنی امیه می‌کوشید تا هرطور شده پس از دشوار شدن اوضاع، حرکت‌های اصلاحی را سرکوب کند. اعراب ناگزیر بودند در بخش جنوب غربی ماوراءالنهر؛ یعنی ناحیه‌ای که در آنجا بخارا و سمرقند و برخی دیگر از نقاط مستحکم در تصرف پادگان‌های اعراب بود، مبارزه شدیدی علیه بومیان سرکش به عمل آوردند. این کشمکش‌ها بر اثر مداخله ترک‌ها پیچیده‌تر می‌شد. با توجه به این ویژگی‌های اجتماعی، توازن قوا در خراسان به طور اساسی به هم خورد. نیروهای حکومت بنی امیه با از دست دادن پایگاه مرکزی قدرت در خراسان پریشان شدند و کارگزاران مناطق، روابط اداری، تشکیلاتی و نظامی خود را با پایگاه مرکزی قدرت از دست دادند. بدین سان حکومت اموی در خراسان بدون جنگ و یا مقاومتی سقوط کرد.^{۷۹}

ه) پیدایش و دگرگونی طبقات اجتماعی

هجوم اعراب در قرن‌های اول و دوم هجری، ترکیب قومی و قبیله‌ای ساکنان ایرانی آسیای مرکزی را دگرگون کرد و ایشان را به نام جدیدی موسوم گردانید. به گونه‌ای که می‌توان گفت پس از جریان فتوح، طبقات اجتماعی مردم، دست‌خوش تحولات بسیاری شد. ثروت‌مندان و لایه‌های بالا و طبقات ضعیف و ناتوان آن چنان درهم آمیختند که گاه جدا ساختن آنها از یک‌دیگر، بسیار سخت می‌نمود اما در این بین، برخی از گروه‌ها استوار ماندند و از موضع و اصالت خانوادگی خویش دفاع کردند. آنها حتی در حفظ زبان، فرهنگ و آداب و رسوم خود از هیچ تلاشی فروگذار نکردند.

یکی از این گروه‌ها دهقانان بودند. واژه دهقان در آن زمان به اشراف زمین دار اطلاق می‌شد. دهقانان ماوراءالنهر از حیث لباس با سایر مردم آن سرزمین تفاوت داشتند. در ماوراءالنهر حکومتی سلطنتی مطلقه که خودکامگی اشراف را مهار کند وجود نداشت. ایشان در واقع اعیان درجه اول یا نخستین بودند و مانند اتباع خویش دهقان نامیده می‌شدند، حتی نیرومندترین امیران، صاحبان و شهرباران سمرقند و فرغانه را دهقان می‌-

خواندند. وسعت بیشتر امارات و متصرفات آن‌ها کم بود. اراضی نه تنها در قریه‌ها بلکه در شهرها نیز به دهقانان تعلق داشت.

در آسیای مرکزی در کنار اشراف اصیل زمین دار، اشراف پول‌دار نیز وجود داشتند. مورخان عرب، بازرگانان را در ردیف شهپریان؛ یعنی دهقانان بزرگ نام می‌برند. این بازرگانان ثروت خویش را بیشتر مدیون تجارت با چین بودند.^{۸۰} بسیاری از دهقانان ایرانی که به دین زرتشت بودند از آن دین بر گشتند و اسلام را پذیرفتند اما آنان حامل سنت‌ها، فرهنگ، آداب و رسوم نژاد خود بودند. دهقانان (اشراف محلی) از معدود طبقات ایران پیش از اسلام به شمار می‌آمدند که مورد وثوق و اعتماد فاتحان مسلمان و جامعه ایرانی بودند. روستاییان امور خود را به طور کلی به دست تشکیلات محلی حکومت‌های بلدی و به کمک یکی، دو نفر از طبقه دهقان اداره می‌کردند و این دهقان‌ها در برابر حمایت اعراب پرداخت مبلغی را متعهد بودند.^{۸۱}

دهقانان در قرن‌های سوم و چهارم هجری نیز در ماوراءالنهر نقش داشتند. فتح طراز به دست سامانیان، گرایش امیرطراز و بسیاری از دهقانان آن ناحیه به اسلام و تبدیل کلیسای آن‌جا به مسجد جامع، زمینه نفوذ اسلام را در آن ناحیه فراهم کرد. با این حال وضعیت دهقانان به گونه‌ای نبود که بتوان برای آنان در تحولات سیاسی جامعه، نقش و سهم به سزایی قائل شد. با بررسی مدارک و اسناد تاریخی می‌توان به این واقعیت دست یافت که در بیشتر حوادث و آشوب‌های سیاسی قرون اولیه اسلامی، دهقانان کمتر از سایرین دخالت می‌کردند و بیشتر سعی می‌کردند در انجام اموری، مانند زراعت، مسائل مربوط به زمین و گاه امور فرهنگی فعالیت کنند.

در دوره سامانیان، دهقانان در دربار ایشان از اعتبار و مقام برخوردار بودند. از طرف دیگر در زمان حکومت بنی امیه، بسیاری از فارسیان در برابر پیش‌روی اعراب به ماوراءالنهر گریختند. آنان به هم می‌پهنانی پیوستند که پس از مرگ یزدگرد به آن‌جا آمده بودند و بیشتر بازرگانانی بودند که خانواده ایشان در روزگار پیش از اسلام در آسیای مرکزی ساکن شده بودند. هم‌چنین مردمی که بیشتر از طبقات بالا بودند از اصفهان به

شرق گریختند و به مرو، بخارا و ترمذ در سال ۱۰۲ هـ ق وارد شدند.

مهم‌ترین پدیده در این تحول اجتماعی - فکری، دگرگونی است که در زیربنای جامعه جدید شرق پدیدار شد و آن دگرگونی در پیدایش طبقه اشراف مقیم شهرها خود را نشان داد. طبقه‌ای که اراضی کشاورزی حاصل‌خیز روستاها و دشت زارها را صاحب شد. اشراف عرب نیز در سراسر خراسان، کارشان فقط نظامی‌گری بود و به هیچ وجه حاضر نبودند از موقعیت خود دست بردارند و تحولات جدیدی را که در جامعه خراسان پدید آمده بود بپذیرند. با توجه به سیاست حاکمان بنی‌امیه در خراسان، اوضاع و احوال امور با سرعت دگرگون می‌شد و ریشه‌های مشکلات اجتماعی عمیق‌تر و پیچیده‌تر می‌گردید، مشکلاتی که از زمان تصرف خراسان و گسترش امپراتوری عرب رو به افزایش بود.^{۸۲}

و) همسان‌سازی فرهنگی

در حالی که در ایران، اعراب برای پایان بخشیدن به امپراتوری نیرومند ساسانی کمتر از پانزده سال وقت صرف کردند (۶۳۵-۶۵۱ م)، برای آن‌ها نزدیک به یک قرن طول کشید تا قدرت خویش را در آسیای مرکزی تثبیت کنند. اعراب در جریان این امر با مقاومت شدید مردم منطقه روبه‌رو بودند. همچنین فرهنگ اسلامی که به وسیله فاتحان آورده شده بود قبل از نیمه قرن هشتم میلادی نتوانست رخ بنماید.^{۸۳}

الحاق سرزمین‌های زارعی و متمدن ترکستان به قلمروی خلافت، همه جوانب زندگی محلی را دگرگون کرد. از این پس، نوعی دوگانگی فرهنگی در بیشتر سرزمین‌های فتح شده به وجود آمد و آنان باید در برابر آن موضع مشخصی اتخاذ می‌کردند. برخی از امرای مسلمان، مانند قتیبه در برخی لشکرکشی‌های خود از اهالی بومی استفاده کردند^{۸۴} اما محال بود چنین اتحادی استوار بماند و بیشتر ساکنان محلی در مبارزه اعراب علیه فرمانروایان پیشین آن سرزمین، یعنی خانان ترک، جانب خانان ترک را نگه می‌داشتند. به نظر می‌رسد در نزد ایشان، تابعیت از خان‌های صحرائین که به دریافت باج اکتفا می‌کردند آسان‌تر از تحمل حکومت والیان عرب و تابعان ایشان بوده است؛ زیرا که اینان فقط

در اندیشه این بودند که از اقامت زودگذر خویش در آن سرزمین بیشترین استفاده مادی را به دست آورند.

انقیاد کامل و استوار نواحی دورتر ماوراءالنهر فقط در عهد عباسیان صورت گرفت اما از دوره میانی حکومت اموی و با اتخاذ زندگی یک‌جانشینی از سوی اعراب به سبب رکود فتوحات، فرماندهان عرب خواه ناخواه، در جهت همسازی هرچه بیشتر دو عنصر عرب و ایرانی و ایجاد وحدت فرهنگی حرکت کردند. به عنوان نمونه، قتیبه بن مسلم در خراسان بین ایرانیان و اعراب اتحاد و اتفاق به وجود آورد و سیاست‌مداری او در سازش با امرای محلی و داخل کردن بسیاری از عناصر غیر عرب در سپاه، دلیل عمده توفیق مسلمانان در ماوراءالنهر بود.

تعداد نیروهای مسلمان غیر عرب که موالی نامیده می‌شدند رو به ازدیاد نهاد تا آن‌جا که در ماوراءالنهر بیشتر سربازان و افسران نیروهای مسلمان را ایرانیان تشکیل می‌دادند. یکی از اهداف قتیبه از اختلاط عرب و عجم، تغییر ساخت اجتماعی قبایل عرب و کاهش قدرت ایشان بود. در آغاز سیاست اعراب، خودداری از دگرگونی در ساخت اجتماعی سرزمین‌های مفتوحه بود. با این همه، اعراب مهاجر به سبب تفاوت‌های نژادی، زبانی و دینی بذره‌های دگرگونی اجتماعی عمیقی را پراکندند. مراودات نظامی و در کنار آن، تماس‌های بازرگانی به علاوه هم‌جواری دو نژاد عرب و ایرانی، کم‌کم تأثیر خود را در جنبه‌های فرهنگی بر جای می‌گذاشت.

در برخی نقاط بومیان از استقرار اعراب در کنار خود، چندان خشنود نبودند و تنش‌هایی میان ایشان و اعراب بروز می‌کرد^{۸۵} اما در مجموع برای اغلب مردمان مناطق مفتوحه، برتری اعراب در آغاز کار چیزی بیش از تغییر پادگان‌های نظامی نبود و در ادامه زندگانی و نهادهای اجتماعی آنان، وقفه زیادی ایجاد نکرد. ایشان حضور اعراب را در کنار خود پذیرفته بودند و آن‌را مذموم نمی‌شمردند؛ مثلاً دیدگاه مردم سغد نسبت به اعراب این بود که این قوم با ما آمیخته‌اند و با آنها مانده‌ایم و از ما ایمن شده‌اند و ما نیز از آنها ایمن

شده‌ایم.^{۸۶}

به تدریج از تماس فرهنگ ایرانی با فرهنگ اسلامی-عربی، جریان جدیدی تبلور یافت که نتیجه آن، وحدت فرهنگی بود اما از آن‌جا که دگرگونی فرهنگی، روندی تدریجی و آرام دارد از قرن سوم به بعد، شاهد نتایج این جریان هستیم. با وجود همه این نارسایی‌های سیاسی در شرق ایران، تبادلات فرهنگی راه خود را می‌پیمود. حتی سخت-گیری‌های حکومت مرکزی نیز سبب نمی‌شد که اعراب به فارسی سخن نگویند و یا جامه ایرانی نپوشند.^{۸۷}

از لحاظ اداری و شیوه حکومتی از همان دهه دوم سده اول هجری، پیروی از تشکیلات دیوانی ایرانیان آغاز شد و واژه‌های تازی به وجود آمد. احتمالاً از همین هنگام است که واژه تازی و تازیک به وجود آمد. سغدیان اعراب را تازیک می‌نامیدند و آن را برای هر مسلمان عرب و غیر عربی به کار می‌بردند. سپاهیان اسلام گاه ناچار به همکاری‌های بیشتری با افراد محلی برای گسترش قلمروی خود می‌شدند که از آن جمله می‌توان دریافت وام از بزرگان و بازرگانان سغد برای خرید لوازم جنگی را نام برد. البته سغدیان از این امر سود زیادی می‌بردند.

این ارتباط به جایی رسید که برخی قبایل عرب مانند ازد، خود بازرگانانی کارآزموده شدند و ارتباط خویشی با سغدیان را حفظ کردند. ورود دسته‌های مهاجر از جنوب ایران سبب رونق امور اجتماعی و رواج کلمه‌ها و اصطلاح‌های فارسی (عربی) شد. با رسمیت یافتن زبان فارسی به عنوان زبان بین‌المللی در آسیای مرکزی، به زودی این منطقه، کانونی برای رشد فرهنگ ایرانی-اسلامی شد.^{۸۸}

اعراب و ایرانیان به ویژه در گسترش اسلام با هم همکاری و هم‌یاری کرده‌اند اما این امر بیشتر در نیمه اول قرن اول هجری و در همان دهه‌های نخستین صدر اسلام بود. در آغاز سده دوم هجری قمری به کارگماری ایرانیان، حتی برای اداره شهر یا ناحیه متداول شد؛ زیرا در آن هنگام نا آرامی‌های شرق ایران به اوج خود رسیده بود. با این وجود، دادن امتیاز فرمانروایی به ایرانیان کمک چشم‌گیری به آرامش منطقه نکرد.^{۸۹}

به دنبال آمیختگی اعراب با مردم خراسان و کند شدن روند فتوح در نواحی شرق، زمینه‌های ارتباط و پیوستگی اعراب با مردم شرق بیشتر فراهم گردید چندان که تأثیرات فرهنگی خراسان، بیش از سایر نواحی توانست در روحیه اعراب مهاجر تأثیر گذارد.^{۹۰}

ز) اختلافات قبیله‌ای

مسئله برخورد قبایل عرب و دشمنی‌های آنان با یک دیگر، امر پیچیده‌ای بود که اداره شرق را تحت الشعاع خود قرار می‌داد و باعث تضعیف دستگاه حکومتی خلفای اموی می‌شد. برخورد اعراب قیس و کلب (اعراب شمالی و جنوبی) اداره حکومت را در سراسر قلمروی اموی، به ویژه در شرق دشوار می‌کرد. این قبایل، تعصبات قومی کهنه خود را از عربستان آوردند و دسته بندی قبیله‌ای را بر همان مبنا شکل دادند. در یک طرف طوایف بکر، ربیع و تمیم و در طرف دیگر طوایف قیس بودند که یمنی به شمار می‌آمدند و به انساب خویش بسیار مغرور بودند. این دسته‌بندی‌های قوم عرب که با نام کلی‌تر اعراب یمنی و مضر از گذشته به وجود آمده بود همان گونه به اعراب مهاجر در شرق منتقل شد و باعث درگیری‌های شدید در دوره امویان شد.

برای مثال در سال ۶۴ هـ ق بین بنی بکر و تمیم در نزدیکی هرات جنگی رخ داد که یک سال طول کشید.^{۹۱} همچنین در سال ۱۰۲ هـ ق و با کشته شدن یزید بن مهلب، ناآرامی در میان قبایل عرب ساکن ماوراءالنهر شدیدتر شد. مشخص است که آسیای مرکزی از برخورد میان قبایل عرب، آسیب فراوان دید.^{۹۲} بسیاری از اعراب، همان شیوه زندگی قبیله‌ای را که در شبه جزیره عربستان به آن عادت داشتند در شرق ادامه دادند اما فرزندان که در نسل‌های بعد پدید آمدند به تدریج خشونت بدوی و تعصب عربی پدران خود را از دست دادند و به سرزمین جدید و خویشان تازه خود علاقه پیدا کردند.^{۹۳}

به دنبال آمیختگی اعراب با مردم شرق و همچنین با کند شدن روند فتوح در این نواحی، زمینه‌های ارتباط و پیوستگی این اعراب با مردم شرق بیشتر فراهم گردید. چنان که می‌توان گفت فرهنگ شرق بیش از دیگر نواحی فتح شده، توانست در روحیه اعراب

مهاجر تأثیر گذارد. عامل دیگری که در این تغییر مؤثر بود این نکته است که زندگی قبیله‌های عرب در خارج از ده‌ها و شهرها باعث پراکندگی آنها شد به گونه‌ای که در نواحی دورافتاده به اجبار با مردم مناطق شرقی درآمیختند و به واسطه آمیزش و دورافتادگی از قوم و قبیله خویش در شرقیان مستحیل گشتند.^{۹۴}

ح) تغییرات اقتصادی

با شکست حرکت سرکوب‌گرانه گسترده‌ای که در دوره حجاج آغاز شده بود و هدف آن تغییر سیاست حکومت بود، بحران‌های اقتصادی در خراسان و به خصوص در مناطق کشاورزی ماوراءالنهر، هم‌چنان ادامه یافت؛ زیرا دولت کشاورزان را وادار می‌کرد که مبالغ هنگفتی را به عنوان مالیات بپردازند و به خصوص از آنان می‌خواست تا مالیات‌ها را نقد پرداخت نمایند. در ماوراءالنهر سه نوع مالیات وجود داشت که هم‌زمان با هم گرفته می‌شد: مالیات به صورت بیگاری برای دولت، مالیات به صورت تحویل کالا و غلات و مالیات به صورت نقد (سکه).^{۹۵}

این مالیات‌ها با زور و شکنجه رعایا وصول می‌شد. تا آن‌جا که در دوره سعید حذیفه، برای گرفتن مالیات در سمرقند و حومه آن، آب را بر روی مردم و کشاورزان بستند. ظاهراً پس از مرگ قتیبه، اعراب از نواحی مسیر سیر دریا بیرون رانده شده یا نابود گشته بودند و جاهایی که ایشان تصرف کرده بودند دوباره به دست فرمان‌فرمای فرغانه افتاده است.^{۹۶}

نتیجه‌گیری

مهاجرت اعراب به آسیای مرکزی، به گونه‌ای برنامه‌ریزی شده در دوران امویان آغاز شد. عوامل مؤثر بر این مهاجرت‌ها را می‌توان به دلایل نظامی، اقتصادی، سیاسی و اقتصادی تقسیم کرد. اسکان قبایل عرب در این مناطق علاوه بر این‌که حفاظت از سرزمین‌های فتح شده در آسیای مرکزی را تسهیل می‌نمود، نیروی جنگی لازم برای فتوحات بعدی در مشرق را فراهم می‌ساخت.

در بعد اقتصادی از آنجایی که تکیه‌گاه اجتماعی حکومت اموی بیشتر مبتنی بر قبایل عرب بود برای اداره امور، نیاز شدیدی به تجمع ثروت داشتند. امویان برای سرکوب شورش‌های ضد اموی به هزینه فراوانی نیاز داشتند و یکی از بهترین راه‌های ممکن برای کسب بیشتر ثروت، گسترش فتوحات و به تبع آن، مالیات این نواحی بود. از طرفی گسترش فتوحات، بهره‌گیری هرچه بیشتر از نیروهای تازه نفس را طلب می‌کرد که این امر بر دامنه مهاجرت می‌افزود. با این وجود، توسعه فتوحات نمی‌توانست جواب‌گوی نیاز اقتصادی اشرافیت اموی باشد، بلکه حفاظت از سرزمین‌های مفتوحه برای دوام منافع اقتصادی آن‌جا لازم بود. از این‌رو امویان برای تداوم و بقای منابع ثروت به دست آمده در اثر فتوحات شرق، سیاست کوچ و استقرار را به جای تاخت و تازهای غارت‌گرانه در آسیای مرکزی در پیش گرفتند.

با این حال به دلایل سیاسی، کوچ قبایل عرب همواره با تشویق حکومت و به صورت ارادی صورت نمی‌گرفت؛ زیرا قبایلی که به هر دلیل با نظام اموی سرستیز و ناسازگاری داشتند به نقاط دور دست، مانند شرق تبعید شده و یا می‌گریختند. مفتوح بودن جبهه جهاد در مرزهای خراسان و قرار گرفتن آسیای مرکزی در مسیر تجارت جهانی در اندیشه سکونت پایدار قبایل عرب در مشرق بی‌تأثیر نبود.

با وجود این‌که مهاجرت و اسکان اعراب در شهرهای کهن آسیای مرکزی سبب رشد سریع شهرها گردید باید گفت که انتشار اسلام در آسیای مرکزی بسیار کند بود و سلطه اسلام به خصوص در ماوراءالنهر، پیش از تصرف کامل آن سرزمین در حدود نیمه قرن سوم هجری صورت نگرفت. با این وجود، اغلب میان اسکان اعراب در منطقه‌ای خاص و گسترش اسلام رابطه‌ای وجود داشت.

برخورد فکری - سیاسی بین اعراب و مردم سرزمین‌های مفتوحه در شرق از جمله ماوراءالنهر، منجر به شکل‌گیری جریان‌های مخالف امویان گردید و به تدریج به صورت یک واقعیت اجتماعی درآمد. به خصوص هنگامی که ساختار اجتماعی جامعه دگرگون شد و طبقه‌ای جدید متشکل از اعراب و ایرانی‌ها پدید آمد و به دنبال آن، نوعی دوگانگی

فرهنگی در بیشتر بلاد مفتوحه به وجود آمد. از جمله دلایل مخالفت مردم با امویان، آن بود که قبایل عرب همواره نوعی برتری نژادی را برای خود قایل بودند.

مهاجرت اعراب در قرن‌های اول و دوم هجری، ترکیب قومی و قبیله‌ای ساکنان آسیای مرکزی را تغییر داد و طبقات اجتماعی مردم را دست‌خوش تحولات بسیاری نمود تا جایی که مراودات نظامی، بازرگانی و هم‌جواری اعراب و ایرانیان کم‌کم تأثیر خود را در جنبه‌های فرهنگی بر جای گذاشت و به دنبال آمیختگی مردم شرق با اعراب و کند شدن روند فتوح در نواحی شرق، زمینه‌های ارتباط و پیوستگی اعراب با مردم شرق بیشتر فراهم گردید.

پی نوشت‌ها

۱. غلامرضا ورهرام، *روند تاریخی جغرافیای فرهنگی در آسیای مرکزی (قرن اول هجری)*، فصلنامه تحقیقات جغرافیایی، ص ۱۹۳-۱۹۴.
۲. در قرن نوزدهم میلادی، ماوراء النهر به تصرف دولت تزاری روس درآمد و به عنوان «ترکستان روس» مشهور شد. (ر.ک، بارتولد، و.و، *خاورشناسی در روسیه و اروپا*، ص ۲۹۴-۳۲۴). کمی پس از تشکیل اتحاد جماهیر شوروی، ترکستان روس در سال ۱۹۲۴م به آسیای میانه، تغییر نام داد. در همان زمان براساس تقسیم بندی جدیدی که به گفته شکورزاده، به زور تبر انجام شد (میرزا شکورزاده، *تاجیکیان در مسیر تاریخ*، ص ۳۷۹-۴۱۱) آسیای میانه، جمهوری‌های تاجیکستان، ازبکستان، ترکمنستان، قریزستان و بخشی از جنوب قزاقستان را در بر گرفت. در این تقسیم بندی ملاحظات سیاسی بر سایر مسائل مقدم شمرده شده بود (میرزا، شکورزاده، *پیشین*، ص ۳۷۹-۴۱۱) بنا به نوشته پرویز ورجاوند واژه‌ای به نام آسیای میانه به عنوان یک محدوده جغرافیایی یا واحد سیاسی در دایرة المعارف روسیه تزاری وجود ندارد اما در دومین *دایرة المعارف بزرگ شوروی* که در سال ۱۹۵۷ به چاپ رسیده است به عنوان «آسیای میانه» بر می‌خوریم که با واژه روسی سردنیا یا آزیا (Sredniaia Azia) مطرح شده است. در سال ۱۹۲۴ م اصطلاح سردنیا یا آزیا (sredniaia Azia) برای گذاردن تفاوت میان سردنیا یا آزیا «آسیای میانه» و سنترالنا یا آزیا («Tesntralnaia Azia) آسیای مرکزی» به کار گرفته شد. باید دانست که آسیای مرکزی به شرق کوه‌های پامیر کشیده می‌شود (بلنیتسکی، آ؛ *خراسان و ماوراء النهر (آسیای میانه)* ترجمه پرویز ورجاوند، تهران: نشر گفتار، ۱۳۶۴، ص ۱۱-۱۳).
۳. و. و. بارتولد، *گزیده مقالات تحقیقی*، ترجمه کریم کشاورز، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۸، ص ۲۶۵.

۴. نام باستانی آریایی رود جیحون، آمودریا و خشاب (وخشو) بوده است. وخاب نیز از دیگر نام‌های این رودخانه در عهد هخامنشیان به شمار می‌رفته است (ترکستان نامه، ج ۱، ص ۱۶۹) رودخانه جیحون از فلات پامیر سرچشمه گرفته و به دریاچه آرال می‌ریزد. طول آن ۲۵۴۰ کیلومتر است. این رودخانه دارای دو شعبه عمده، شامل رودخانه وخبش در جنوب غربی تاجیکستان به طول ۹۷۵ کیلومتر و پیاندژ با طول ۶۴۰ کیلومتر است. رودخانه مهم دیگر این ناحیه سیحون یا سیر دریاست که یکی از دو رود پر آبی است که به دریاچه خوارزم (آرال) می‌ریزد. (رود دیگر آمودریا است). در منابع اروپای غربی، سیر دریا با نام یونانی باستانی یکسارتس شناخته می‌شود. این رود دو سرچشمه دارد، یکی کوه‌های تین شان در قرقیزستان کنونی و دیگری شرق ازبکستان. این رود در ۲۲۲۰ کیلومتر در غرب و شمال غربی سرچشمه دارد و پس از گذر از جنوب کشور کنونی قزاقستان به دریاچه خوارزم می‌رسد. این رود در گذارش سرتاسر کشتزارهای پنبه را در آسیای مرکزی آبیاری می‌کند. سیردریا از کنار شهرهای خجند و قیزیل اوردا و خوقند می‌گذرد. (دایرة المعارف اسلام)

۵. محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر، ۱۳۶۲ - ۱۳۶۴، ص ۲۶۴.

۶. عزالدین علی ابن الاثیر، تاریخ الکامل، ترجمه محمد حسین روحانی، تهران: اساطیر، ۱۳۷۳، ج ۶، ص ۳۳.

۷. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷، ص ۵۵.

۸. محمد بن جریر طبری، پیشین، ص ۱۷.

۹. احمد بن یحیی بلاذری، فتوح البلدان، تهران: نقره، ۱۳۴۷، ص ۴۰۳، ۴۰۸.

۱۰. محمد بن جریر طبری، پیشین.

۱۱. احمد بن یحیی بلاذری، پیشین، ۴۰۹ - ۴۱۰.

۱۲. صالح احمد العلی، مهاجرت قبائل عرب در صدر اسلام، ترجمه هادی انصاری، قم:

پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و سمت، ۱۳۷۴، ص ۷۰.

۱۳. محمد بن جریر طبری، پیشین، ص ۱۵۶.
۱۴. یعقوبی، پیشین، ص ۱۷۱.
۱۵. ابراهیم بن محمد اصطخری، *المسالک و الممالک*، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷، ص ۲۰۸.
۱۶. احمد بن یحیی بلاذری، پیشین، ص ۱۷۲.
۱۷. محمد بن جریر طبری، پیشین، ص ۱۱۹۹.
۱۸. احمد بن داود دینوری، *اخبار الطوال*، تهران: نی، ۱۳۶۶، ص ۳۶۹.
۱۹. محمد بن جعفر نرشخی، *تاریخ بخارا*، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۱، ص ۹۷.
۲۰. احمد بن داود دینوری، پیشین.
۲۱. محمد بن جریر طبری، پیشین، ص ۱۲۰۷.
۲۲. محمد بن جعفر نرشخی، پیشین، ص ۴۹.
۲۳. محمد بن جریر طبری، پیشین، ص ۱۲۶۷ و ۳۹۳.
۲۴. بارتولد، پیشین، ص ۴۱۳-۴۱۴، ۲۶۵-۲۶۹.
۲۵. محمد بن جریر طبری، پیشین، ص ۱۴۴۸، ۱۳۵۴، ۱۵۰۱، ۱۵۶۸.
۲۶. احمد بن یحیی بلاذری، پیشین، ص ۱۸۴.
۲۷. محمد بن جعفر نرشخی، پیشین، ص ۵۹.
۲۸. بارتولد، پیشین، ص ۹۹.
۲۹. احمد بن یحیی بلاذری، پیشین، ص ۲۷۲-۲۷۹، ۳۲۴-۳۳۸.
۳۰. ابوسعید عبدالحی گردیزی، *زین الاخبار (تاریخ گردیزی)*، تصحیح عبدالحی حبیبی، چاپ اول، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳، ص ۲۳۹.
۳۱. احمد بن یحیی بلاذری، پیشین، ص ۴۰۹-۴۱۰.
۳۲. صالح احمد العلی، پیشین، ص ۷۰.

۳۳. احمد بن یحیی بلاذری، پیشین، ص ۴۰۰.
۳۴. غلامرضا ورهرام، تاریخ آسیای مرکزی در دوران اسلامی، مشهد: آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۷۲، ص ۶۵.
۳۵. ریچاردن فرای، عصر زرین فرهنگ ایران، ترجمه مسعود رجب‌نیا، چاپ دوم، تهران: سروش، ۱۳۶۳، ص ۹۳.
۳۶. احمد بن یحیی بلاذری، پیشین، ص ۴۱۲-۴۲۰.
۳۷. محمد بن جریر طبری، پیشین، ص ۱۲۴۵.
۳۸. ابراهیم بن محمد اصطخری، پیشین، ص ۳۰۷.
۳۹. محمد بن احمد مقدسی، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۱، ص ۴۶۲.
۴۰. غلامرضا ورهرام، پیشین، ص ۶۲.
۴۱. محمد بن جریر طبری، پیشین، ص ۱۵۷۹، ۱۰۶۲، ۱۹۵۲، ۱۹۶۴، ۱۴۹۰، ۱۵۹۰.
۴۲. یعقوبی، پیشین، ص ۲۷۹.
۴۳. صالح احمد العلی، پیشین، ص ۷۶.
۴۴. یاقوت بن عبدالله حموی، مجمع البلدان، تهران: سازمان میراث فرهنگی، ۱۳۸۰، ص ۴۶۵، ۱۴۲.
۴۵. مؤلف ناشناس، حدود العالم من المشرق الی المغرب، تعلیقات مینورسکی، تهران: دانشگاه الزهراء، ۱۳۷۲، ص ۱۴۲.
۴۶. محمد بن جریر طبری، پیشین، ص ۱۹۴۸.
۴۷. یعقوبی، پیشین، ص ۲۸۵.
۴۸. مؤلف ناشناس، پیشین، ص ۱۰۱.
۴۹. ابراهیم بن محمد اصطخری، پیشین، ص ۳۰۶.
۵۰. صالح احمد العلی، پیشین، ص ۷۷.

۵۱. حسین مفتخری، مهاجرت قبایل عرب به ایران در قرون نخستین اسلامی و پی آمدهای آن از منظر جغرافیای تاریخی، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، شماره ۱۳۷۹، ۳۱، ص ۲۸.
۵۲. حسن. س. ا، نخستین پرتو اسلام در خراسان بزرگ، ترجمه مهدی غروی، بررسی های تاریخی، شماره ۴، سال ۶، ۱۳۵۰.
۵۳. بارتولد، پیشین، ص ۸۲ - ۸۳.
۵۴. هامیلتون الکساندر راسکین گیپ، فتوحات اعراب در آسیای مرکزی، تهران: اختر، ۱۳۶۲، ص ۱۵.
۵۵. ریچاردن فرای، پیشین، ص ۱۱۸.
۵۶. حسین مفتخری، پیشین، ص ۲۸.
۵۷. آذرمیدخت مشایخ فریدنی، مرو در عهد بنی امیه، تحقیقات تاریخی، مرونامه، شماره ۶ و ۷، ۱۳۷۱، ص ۳۸.
۵۸. هاوتینگ جرالده، امویان نخستین دودمان حکومتگر در اسلام، ترجمه حسین عبدی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۶، ص ۵۷.
۵۹. ریچاردن فرای، پیشین، ص ۱۱۱.
۶۰. ایلیاپاولویچ پطروشفسکی، اسلام در ایران، ترجمه کریم کشاورز، چاپ ششم، تهران: پیام تهران، ۱۳۶۲، ص ۱۶.
۶۱. وینسنت فرانسیس کاستللو، شهرنشینی در خاورمیانه، ترجمه پرویز پیران و عبدالعلی رضایی، تهران: نشر نی، ۱۳۶۸، ص ۳۴؛ ریچارد بولت، گروهش به اسلام در قرون میانه، ترجمه محمدحسین وقار، چاپ اول، تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۴، ص ۵۴.
۶۲. احمد بن یحیی بلاذری، پیشین، ص ۳۳۹.
۶۳. احمد اشرف، ویژگی های تاریخی شهرنشینی در ایران (دوره اسلامی)، نامه علوم اجتماعی، شماره ۴، دوره اول، تیرماه ۱۳۵۳، ص ۷.
۶۴. محمدبن جعفر نرشخی، پیشین، ص ۱۷۵.

۶۵. یعقوبی، پیشین، ص ۱۶۷.
۶۶. ابراهیم بن محمد اصطخری، پیشین، ص ۲۰۸.
۶۷. توماس آرنولد، تاریخ گسترش اسلام، ترجمه ابوالفضل عزتی، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۵۸، ص ۲۴ - ۲۷، ۱۵۵.
۶۸. بارتولد، پیشین، ص ۹۷، ۲۰۰.
۶۹. توماس آرنولد، پیشین، ص ۲۳-۲۵.
۷۰. بارتولد، پیشین، ص ۲۰۰، ۳۱۶.
۷۱. توماس آرنولد، پیشین، ص ۲۷-۲۸.
۷۲. ریچاردن فرای، پیشین، ص ۳۵.
۷۳. محمدمیر شیخ نوری، تاریخ اسلام در آسیای مرکزی تا حمله مغول، چاپ اول، تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۸، ص ۱۷۸.
۷۴. صالح احمد العلی، پیشین، ص ۷۸.
۷۵. عبدالحسین زرین کوب، تاریخ ایران بعد از اسلام، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲، ص ۳۶۹، ۳۷۰.
۷۶. محمدمیر شیخ نوری، پیشین، ص ۱۶۹.
۷۷. عبدالله مهدی الخطیب، ایران در روزگار امویان، تهران: رسالت قلم، ۱۳۷۸، ص ۱۵۱.
۷۸. غلامرضا ورهرام، پیشین، ص ۷۶.
۷۹. محمدمیر شیخ نوری، پیشین، ص ۱۹۰ - ۱۹۱، ۱۸۰.
۸۰. بارتولد، پیشین، ص ۹۵-۹۷، ۳۱۵.
۸۱. دانیل دنت، مالیات سرانه و تأثیر آن در گرایش به اسلام، ترجمه محمدعلی موحد، چاپ سوم، تهران: خوارزمی، ۱۳۵۸، ص ۴۹.
۸۲. محمدمیر شیخ نوری، پیشین، ص ۱۸۸-۱۸۹.
۸۳. آبلنیتسکی، پیشین، ص ۱۷۱.

۸۴. در حمله قتیبه به سمرقند، بخارا یان شرکت داشتند و در هجوم به شاش و فرغانه به جز بخاریان، ساکنان کش، نسف و خوارزم نیز اعراب را یاری می‌کردند. (بارتولد، پیشین، ص ۹۹، ۳۱۷).

۸۵. ابوسعید عبدالحی گردیزی، پیشین، ص ۲۳۰.

۸۶. محمد بن جریر طبری، پیشین، ص ۹۶۵.

۸۷. عزالدین علی بن الاثیر، پیشین، ص ۶۲۷.

۸۸. غلامرضا ورهرام، پیشین، ص ۷۹.

۸۹. محمد بن جریر طبری، پیشین، ۱۴۶۲، ۱۶۸۸.

۹۰. محمدا میر شیخ نوری، پیشین، ص ۱۶۹.

۹۱. عبدالحسین زرین کوب، پیشین، ص ۳۶۸.

۹۲. غلامرضا ورهرام، پیشین، ص ۷۲.

۹۳. عبدالحسین زرین کوب، پیشین، ص ۳۶۹-۳۷۰.

۹۴. محمدا میر شیخ نوری، پیشین.

۹۵. عبدالله مهدی الخطیب، پیشین، ص ۱۲۸.

۹۶. محمدا میر شیخ نوری، پیشین، ص ۱۹۰.